

کند و کاوی در ابعاد عشق

<?xml encoding="UTF-8?">

یکی از واژه‌هایی که از دیرباز با آدمی مأنوس بوده و قدمتی به بلندای حیات بشری داشته است واژه "عشق" می‌باشد؛ اما باید توجه داشت انسان به دلیل محتوا و مفاد این کلمه دل‌انگیز، با آن همدم گشته و تا حد پرستش پیش رفته است. علی‌رغم کنکاش در باره این حقیقت نشاط‌آور، هنوز بسیاری از ابعاد پیچیده و تو در توی آن برای قشر چشمگیری از جامعه مبهم مانده و گاه به بی‌راهه رفته و از ماهیت اصلی و اصل خویش دور گشته است. تلاش نگارنده سطور بر آن است تا پاره‌ای از این ابعاد را با استمداد از آیات، روایات و سخنان حکماء عشق بازخوانی کند و در این راه لغزان تنها امیدش همراهی خوانندگان تا پایان نوشتار حاضر است.

1- معنای عشق "عشق" از نظر واژه‌شناسی به معنای میل مفرط است. این کلمه مشتق از "عَشَقَه" بوده و "عشقه" گیاهی است که هر گاه به دور درخت می‌پیچد آب آن را می‌خورد؛ در نتیجه درخت زرد شده، کم کم می‌خشکد. (1) اما در اصطلاح "عشق" عبارت است از "محبت شدید و قوی" و به عبارت دیگر، عشق مرتبه عالی و اعلای محبت است. (2)

ولی حقیقت آن است که تعریف حقیقی این واژه ممکن نیست؛ به گفته حکیم عشق محی‌الدین ابن‌عربی: "هر کس عشق را تعریف کند، آن را نشناخته و کسی که از جام آن جرعه‌ای نچشیده باشد آن را نشناخته و کسی که گوید من از آن جام سیراب شدم، آن را نشناخته، که عشق شرابی است که کسی را سیراب نکند." (3) شاید به همین دلیل است که نخستین عارفان، واژه عشق را به کار نمی‌بردند؛ زیرا از عشق زمینی و جسمانی هراس داشتند و از این‌رو؛ بیشتر از محبت یاد می‌کردند. (4) و عطار چه زیبا سروده است:

پرسی تو ز من که عاشقی چیست؟ روزی که چو من شوی، بدانی

2- عشق و معرفت از آنجا که عشق، محبت شدید و قوی است و محبت فرع "معرفت" است، عشق نیز بدون معرفت، عشق نخواهد بود. واقعیت آن است که شناخت هر چیزی، ریشه میل یا تنفر انسان نسبت به آن چیز است. اگر آدمی چیزی را برای خویش سودمند بداند، نسبت به آن محبت پیدا و برای جلبش تلاش می‌کند. صدرالمُتألهین می‌گوید: "عشق در شیء بدون حیات و شعور، صرفاً یک نوع تسمیه و نام‌گذاری است." (5) از این‌رو، بر اساس تقسیم قوای ادراکی انسان به حسی، خیالی و عقلی، می‌توان با تسامح گفت که سه عشق حسی، خیالی و عقلی وجود دارد: عشق حسی بر معرفت حسی بنا شده است و تنها قوای حسی (بینایی، شنوایی، چشایی، لمسایی و بویایی) از آن مبتهج می‌گردد. عشق خیالی، عشقی است که از قوه خیال آدمی نشأت می‌گیرد و تنها این قوه را تسکین می‌دهد. اما عشق عقلی، عشقی است که از عقل سرچشمه می‌گیرد و بر اساس یافته‌های عقل، معشوق و راه وصال به او را می‌شناسد؛ هر چند با شدت یافتن عشق، آدمی عقل خویش را نیز پشت سر می‌گذارد؛ ولی برای بار یافتن به آن مرحله نیز باید از مدخل عقل عبور کرد.

باید توجه داشت از آنجا که قوه خیال از قوه حس در ادراک امور قوی‌تر است، عشق خیالی از عشق حسی قوی‌تر است و به دلیل آنکه درک عقلی قوی‌تر از خیال و حس است، عشق عقلی به مراتب قوی‌تر و کامل‌تر از عشق حسی و خیالی است. (6)

معرفت عشق‌زا و عشق معرفت‌افزاست. پس از انعقاد عشق در جان انسان، در هر مرتبه‌ای از ظهور، عاشق را در مراحل معرفت و مدارج کمال پیشتر می‌برد، در نتیجه ادراک آدمی قوی و نافذتر می‌گردد و عشق را به چشم دقیقه‌یاب و بصیرتی پرده‌شکاف می‌نگرد و چیزهایی خواهد دید که از پیش ندیده بود.

3- مبدأ عشق اساس آفرینش جهان، عشق حضرت حق به جمال و جلوه خویش است؛ زیرا طبق آنچه که حکماء در باب اسباب عشق مطرح نموده‌اند، حبّ ذات یکی از مهمترین اسباب عشق است. خداوند متعال نیز به عنوان برترین موجود، به دلیل عشق به ذات و جلوه جمالش، جهان را پدید آورد : "كنت كنزا مخفيا فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف؛ گنج پنهانی بودم که دوست داشتم شناخته شوم، پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم." (7)

گنج مخفی بُد ز پریّ چاک کرد خاک را روشن‌تر از افلاک کرد
بر این اساس، نخستین کسی که عشق ورزید، خدای سبحان بود (8) و از آنجا که مبدأ عالم اوست، مبدأ عشق نیز اوست. در واقع، عشق مانند وجود، از ذات حق به عالم سرایت کرده است و قاطعانه می‌توان گفت : عشق انسان زاییده عشق خداست.

توبه کردم و عشق همچون اژدها توبه وصف خلق و آن وصف خدا عشق ز اوصاف خدای بی‌نیاز عاشقی بر غیر او باشد مجاز (9)

خداوند متعال مبتنی بر همین عشق به خویش است که مخلوقاتش را نیز دوست می‌دارد. (10) سخن عین‌القضاة همدانی در این باب خواندنی است : "دریغا به جان مصطفی، ای شنونده این کلمات! که خلق پنداشته‌اند که انعام و محبت او با خلق از برای خلق است. نه از برای خلق نیست، بلکه از برای خود می‌کند که عاشق، چون عطایی دهد به معشوق و با وی لطفی کند، آن لطف نه با معشوق می‌کند که آن با عشق خود می‌کند. دریغا از دست این کلمه! تو پنداری که محبت خدا با مصطفی، از برای مصطفی است؟ این محبت او از بهر خود است." (11)

ناگفته نماند که مفاد عشق خدا، مفادی کاملاً متمایز با عشق انسان است که فرصت طرح و تفصیل آن نیست. (12)

4- اسباب عشق برای عشق اسباب گوناگونی مطرح کرده‌اند که از همه مهمتر دو سبب است که هر دو ریشه در فطرت هستی دارد :

1- 4- کمال‌جویی همه هستی میل به کمال دارد. کمال‌طلبی آمیخته با "حبّ بقا"ست که هر دو تبلور "حبّ ذاتند". همه موجودات در پی آنند که چیزهایی را به دست آورند و بهره وجودی‌اشان را بیشتر کنند. هر موجودی،

در پی کمال متناسب با خود است. دانه گندمی که روی زمین قرار گرفته و با شرایط مساعدی شکافته شده، به تدریج می‌روید، متوجه آخرین مرحله بوته گندم است که رشد خود را تکمیل کند؛ سنبل داده و دانه‌های زیادی بار آورد. هسته میوه‌ای که در درون خاک پنهان شده و سپس پوست خود را شکافته و نوک سبزی بیرون می‌دهد از همان مراحل آغازین، قصد رسیدن به درجه کمال و برومندی خود را دارد که درختی پر از میوه خواهد شد. انسان نیز می‌خواهد سعه وجودی بیشتری بیابد و علم، قدرت، اراده و حیاتش نامحدود و مطلق باشد، به صورتی که به گفته حضرت امام خمینی، اگر قدرت مطلق جهان باشد و عالم را در اختیار داشته باشد و به او بگویند که جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن جهان را در اختیار داشته باشد. یا مثلاً هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود علوم دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد. (13)

تمامی این نمونه‌ها حکایتگر این حقیقت است که دستگاه آفرینش با تربیت تکوینی خود کمال‌خواه و کمال‌جو است و به همین سبب است که با وجود تمام سختی‌ها، موانع و مشکلات، عاشق کمال است و برای رسیدن به آن، از هیچ کوشش و تلاشی فروگذار نمی‌کند. به بیان دیگر، این فطرت کمال‌خواهی است که موجودات را عاشق ساخته است. (14) از این‌رو، محرک همه موجودات عشق است.

آتش عشق است کاندلر نی فتاد جوشش عشق است کاندلر می فتاد (15)

4-2. جمال‌خواهی جمال عبارت است از حضور کمال لایق و ممکن یک "چیز" نزد انسان. بنابراین، اولاً، کمال هر چیز به قابلیت کمال‌پذیری آن چیز بستگی دارد؛ از این‌رو، باید ملاحظه کرد آیا مثلاً فلان چیز اصلاً قابلیت پذیرش این کمالات را دارد یا خیر؟ ثانیاً، اگر تمام کمالات لایق یک چیز نزد انسان باشد، آن چیز در غایت جمال و زیبایی است و اگر فقط برخی از آن کمالات حاضر باشد، چیز به اندازه آن کمالات متصف به حسن و جمال می‌شود. مثلاً اگر خطی تمام کمالات لایق خود را - که عبارت است از متوازی، متناسب و منتظم بودن - دارا بود آن خط در اوج زیبایی است و هر چه این کمالات را کمتر داشت، از زیبایی کمتری برخوردار خواهد بود. وجود همین جمال‌خواهی در انسان است که موجب پیدایش شاخه‌های گوناگون هنر و فرهنگ در تمدن بشری شده است و اسلام نیز آن را پذیرفته و حتی بخشی از اعجاز قرآن کریم بر اساس هنر و زیبایی پی‌ریزی شده است؛ به گونه‌ای که قرآن کریم خود یک اعجاز هنری است.

باید توجه داشت که زیبایی و جمال منحصر به محسوسات نیست؛ بلکه در غیر محسوسات نیز وجود دارد؛ زیرا زیبایی را به علم، اخلاق و دیگر حقایق غیر حسی نیز نسبت می‌دهیم، در حالی که هیچ یک از این موارد با حواس پنج‌گانه ظاهری درک نمی‌شود، بلکه با بصیرت باطن و چشم دل که همان نور عقل است، درک می‌گردند. به هر روی، جمال و زیبایی عامل مهمی در تحقق عشق است، آن هم جمال غیر محسوس. سرّ اینکه برخی کسانی را دوست دارند که در زیبایی ظاهری آنها تردید است و چه بسا در چشم دیگران چهره‌ای کریه دارند، این است که عاشق در معشوق جمالی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند :

گفت لیلی را خلیفه : کان تویی کز تو مجنون شد پریشان و غوی از دگر خوبان تو افزون نیستی؟! گفت : خامش چون تو مجنون نیستی (16)

5- سریان عشق به دلیل آنکه همه هستی‌دارای حیات و شعور بوده و کمال‌جو هستند، عشق در تمام عالم هستی سریان دارد؛ هر چند از جهت شدت و ضعف گوناگون باشند ولی بر اساس ارتباط عشق با معرفت و با

اسبابی چون کمال جویی و جمال خواهی، عشق در همه عالم و در میان همه موجودات جریان دارد. (17)

این عشق است که در نی آتش می افکند و می را به جوشش و می دارد. مظاهر خلقت و بدایع طبیعت همه مسخر عشق اند. کشش و جذب اجزای هم جنس به یکدیگر و پیوند و ترکیب اضداد نیز از جلوه های عشق است. جاذبه ای که "جزء" را به سوی "کل" می راند و میان اشیاء و پدیده ها، تناسب، سنخیت و انضمام می آفریند همه از عشق است :

عشق جوشد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند ریگ عشق بشکافد فلک را صد شکاف عشق لرزاند زمین را از گراف (18)

اما، داستان عشق انسان، داستان دیگری است؛ زیرا، اولاً به دلیل وجود حیات و شعور برتر در انسان، عشق در او از شدت و حدّت بیشتری برخوردار است و ثانیاً به دلیل لطافت و وسعت ادراکش، معشوقه های او بیشتر است و نه تنها از درختان خرم و کوهساران عالم و طراوت بهار و سرخی شفق و تابش ماه و دیگر جلوه های عالم وجود لذت می برد بلکه به کمالات و جمالهایی برتر از عالم مادی نیز عشق می ورزد. ثالثاً علی رغم ژرفا و گستردگی ادراکش، داعیه های خیالی و وهمی او همواره با عقلش درگیرند و مزاحمانی از قوای شهویه و غضبیه بر سر راهش قرار دارد که عشق حقیقی را با عشقهای مجازی و کاذب درگیر می سازد.

به دلیل همین سه نکته ظریف و عمیق، باید دستی از غیب برون آید و عشق انسان را هدایت کند و راه وصول عشق را به او بنمایاند. فرستادن پیامبران و فرو فرستادن کتابهای آسمانی برای همین جهت است تا عشق حقیقی و راستین را از عشق مجازی و دروغین باز شناساند و آدمی را در عشق و عاشقی اش مدد رساند. (19) کلام پیامبران بوی گلی است که انسان را به سمت گلستان می برد :

این سخنهایی که از عقل کل است بوی گلزار و سرو و سنبل است بوی گل دیدی که آنجا گل نبود جوش مل دیدی که آنجا مل نبود (20)

6- مبانی عشق

عشقی که دین برای انسان ترسیم می کند - و ما در عناوین بعدی به تشریح آن می پردازیم - متأثر از دیدگاه خاصی به خداوند، عالم هستی و انسان و نسبت این سه با یکدیگر است. به بیان دیگر، عشقی که رسول خاتم (ص) نویدبخش آن است بر مبانی خداشناسی، انسان شناسی و هستی شناسی خاصی است، از این رو، نگاهی اجمالی به این مبانی، برای تفسیر و تفهیم صحیح عشق حقیقی ضروری می باشد.

6-1- خداشناسی از منظر آموزه های قرآنی، خداوند آفریننده آسمانها و زمین و خالق همه چیز است. (21) بهترین وصف از آن اوست. (22) دانا، توانا، زنده، پاینده، بی نیاز، یکتا، یگانه، پاک از هر عیب و ... می باشد. (23) هر که بهره ای از کمال دارد، از خدا وام گرفته است. (24) خداوند الهام کننده دوستی و محبت در میان مؤمنان بوده (25) و مهر و محبت خویش را به دل دوستداران خویش می افکند و عشق را میان انسانها حاکم می سازد : (26)

هر چه اندیشی پذیرای فناست آنکه در اندیشه ناید آن خداست (27)

6-2- انسان شناسی از دیدگاه قرآن، انسان موجودی است برگزیده خداوند، خلیفه و جانشین او در زمین (28)،

ترکيبي از جسم و روح (29)، داراي فطرتي خداآشنا (30)، آزاد، مستقل، امانت‌دار خدا و مسؤول خويشتن و جهان (31)، وجودش از ضعف و ناتواني آغاز مي‌شود و به قوت و کمال سير مي‌کند، اما جز در بارگاه الهي و جز با ياد او آرام نمي‌گيرد. (32) خداوند متعال بينشها و گرايشهايي را در آدمي نهاده است که اولاً اکتسابي نيست، ثانياً در عموم افراد وجود دارد، هر چند ممکن است داراي شدت و ضعف باشد. (33) کمال‌جويي و جمال‌خواهي از جمله گرايشهاي فطري‌اند که خداوند آنها را در روح آدمي قرار داده است. (34) از منظر آيات قرآن، آدمي مي‌تواند با کنار زدن حجابهاي ظلماني از روح خويش و با استمداد از وحی و عقل که راه و مسير و چگونگي سير را به او نشان مي‌دهد، بينشها و گرايشهاي فطري خويش را شکوفا سازد و به موطن اصلي خود - که همان لقاي حضرت حق است - بازگشته و به مقام شايسته خويش نايل گردد : (35)

تاج "کَرَمناست" بر فرق سرت طوق "اعطيناک" آويز برت جوهر است انسان و چرخ او را عَرَض جمله فرع و پايه‌اند او غرض (36)

3-6. هستي‌شناسي از دیدگاه قرآن، همه عالم هستي آيات و نشانه‌هاي خداوند است. حضرت حق، گاه همه آنچه را که در زمين و آسمان و در نظر کلي‌تر جهان هستي است نشانه مي‌داند (37)؛ و گاه به برخي از موجودات عالم هستي به طور خاص اشاره کرده و آنها را آيت خود تلقي فرموده است. (38)

من به هر که مي‌گذرم ذکر دوست مي‌شنوم من به هر چه مي‌نگرم روي دوست مي‌بينم
از منظر آيات قرآن، کل جهان هستي و موجودات آن مسخر انسان است تا آدمي را براي رسيدن به مقصود نهايي خويش مدد رساند. (39) به هر روي، عالم هستي ظهور اوست :

در بيان نايد جمال حال او هر دو عالم چيست؟ عکس خال او (40)
7- عشق حقيقي با توجه به مباني پيش‌گفته از منظر اسلام، به دليل آنکه خداوند کامل محض و محض کمال، جميل مطلق و مطلق جمال و داراي بالاترين، برترين و بهترين وصفهاست، مبدأ عشق، اولين عاشق و الهام‌بخش عشق است، و از آنجا که همه هستي نمود، آيت و مظهر اويند، از او سرچشمه گرفته و به سوي اويند، و از آن‌رو که آدمي کمال‌جو و جمال‌خواه بوده و ظهور و جلوه تام و کامل صفات حضرت حق است؛ عشق حقيقي عبارت است از "قرار گرفتن موجودي کمال‌جو [انسان] در جاذبه کمال مطلق [خداوند متعال] پرورداري بي‌نياز، يگانه، داناي اسرار، توانا، قاهر و معشوقي که همه رو به سوي او دارند و او را مي‌طلبند." (41)

مانند تو من يار وفادار ندیدم خوش‌تر ز غم عشق تو غم‌خوار ندیدم جز خال خيال رخ زيباي تو در دل در آينه
حسن تو زنگار ندیدم دل بندگی دوست به شاهي نفروشد یک مشتري عشق به بازار ندیدم با بندگی حضرت معشوق الهي در دل هوس شاهي اين دار ندیدم (42)

اين عشق که از آن به محبت سوم، عشق اکبر، محبت اول نيز ياد مي‌شود (43)، عشق به معشوق حقيقي و اصلي و منحصر به فردي است که با عشق به خود، جهان را آفريد و عشق را در تمام هستي و از جمله در فطرت آدمي جاي داد.

عشق حقيقي و راستين، تنها به کمال محض و جميل مطلق توجه دارد، تنها او را مي‌خواهد و مي‌جويد. اين

عشق، التیام بخش، رام کننده، صبرآور، انس برانگیز، رضایت بخش، نیروزا، طلب آور، درهم شکننده خودپرستی، سرور انگیز، نشاط آور، پایا و پویاست. این، عشقی است که وصالش، مقتل عاشق است نه مسلخ وی؛ یعنی هنگام وصال، عاشق قامت برکشیده، قیامت به پا می کند و عشقش زنده تر و فعالتر می گردد، نه آنکه سرد و خاموش شود.

از همین رو، قرآن کریم تنها محبوب حقیقی و اصلی را خداوند متعال دانسته، (44) و در روایات، بر محبت خداوند سبحان تأکید فراوان شده است. (45) به اعتقاد درس آموزان مکتب عشق، عشق حقیقی از اول در فطرت آدمی وجود داشته است و انسان می تواند با برطرف کردن آلودگیها، گناهان و تعلقات غیر خدایی، به این واقعیت نایل گشته و این عشق را در فطرت خویش به عیان در یابد : (46)

ملازمت به خرابی مکن که مرشد عشق حوالتم به خرابات کرد روز نخست (47)

بر این اساس، می توان گفت عشق حقیقی انسان زاییده عشق خداست و سبب تفاوت درجه اش با عشق خدا، کدورت جسم انسان است. در صورت از میان برخاستن این کدورت - که لازمه اش فناي بنده در حق است - محبت نیز به طهارت و صفای اصلی اش برمی گردد. این همان عشقی است که از خدا آغاز می شود و به انسان می رسد و او را به خدا می رساند یعنی عشق حقیقی و عرفانی.

8- نشانه های عشق حقیقی

از مجموع آیات و روایات و سخن عارفان واصل، می توان نشانه هایی برای عشق حقیقی شمارش کرد، دانستن این علایم آدمی را قادر می سازد تا عشق خویش را ارزیابی کرده و دریابد تا چه اندازه در جاذبه این عشق قرار دارد؟ گفتنی اینکه از آنجا که عشق حقیقی دو طرفه است، چنان که قرآن نیز بدان تصریح کرده است (48)، یعنی در قبال عشق انسان به خداوند، خداوند متعال نیز به انسانی که عشق حقیقی و راستین دارد، عشق می ورزد، نگارنده نشانه های عشق حقیقی را در دو قسمت عشق انسان به خدا و عشق خداوند به انسان شمارش می کند.

8-1- نشانه های عشق انسان به خدا 8-1-1- ترجیح دادن خداوند بر همه محبوبهای دیگر (49) :

عاشقان را شادمانی و غم اوست دستمزد و اجرت خدمت هم اوست غیر معشوق ار تماشایی بود عشق نبود هرزه سودایی بود عشق آن شعله ست کاو چون برفروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت تیغ "لا" در قتل غیر حق براند در نگر زان پس که بعد "لا" چه ماند ماند "الا الله" باقی جمله رفت شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت (50)

8-1-2- در باطن و ظاهر مطیع و موافق اوامر و نواهی او بودن (51).

8-1-3- ترجیح دادن لقای خدا را بر بقای خود (52) :

عاشقم من کشته قربان لا جان من نوبتگه طبل بلا من چو اسماعیلیانم بی حذر بل چون اسماعیل آزادم ز سر فارغم از طمطراق و از ریا "قل تعالوا" گفت جانم را بیا (53)

8-1-4- حقیر شمردن هر چیز در برابر عشق به خداوند؛ (54) حتی عقل :

عقل را قربان کن اندر عشق دوست عقلها باري از آن سویت کاوست (55)

8-1-5. مستغرق ذکر و یاد خدا بودن در همه اوقات (56) :

8-1-6. تنها از او خشنود بوده و در قرب او آسایش و آرامش دارد (57) :

8-1-7. به کلام محبوب یعنی قرآن عشق ورزد (58).

8-1-8. با مال و جان در راه او مجاهده کردن (59) :

تا خیال دوست در اسرار ماست چاکری و جان سپاری کار ماست هر کجا شمع بلا افروختند صد هزاران جان عاشق سوختند عاشقانی کز درون خانه‌اند شمع روی یار را پروانه‌اند (60)

8-1-9. حریص بودن بر خلوت و مناجات با او (61).

8-1-10. همه بندگان مطیع وی را به خاطر او دوست بدارد و همه کافران و گناهکاران را به خاطر او دشمن بدارد (62).

و ...

8-2. نشانه‌های عشق حضرت حق به انسان 8-2-1. توفیق طاعت یافتن (63)؛

8-2-2. دوست داشتن خداوند (64)؛

8-2-3. مخفی کردن معایب انسان (65)؛

8-2-4. محبوب ساختن امانتداری (66)؛

8-2-5. الهام صدق و راستی (67)؛

8-2-6. خطور دادن علم و دانش (68)؛

8-2-7. مزین ساختن به حلم و آرامش (69)؛

8-2-8. مبعوض ساختن دنیا در قلب آدمی (70)؛

8-2-9. عطا کردن به قدر نیاز (71)؛

8-2-10. نیکی گردانیدن اخلاق او و اعطای قلب سلیم (72)؛

و ...

عاشق‌ترین عاشقان عشق حقیقی رسول اکرم (ص) بود و به همین دلیل در میان پیامبران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است : (73)

با "محمد" بود عشق پاک جفت بهر عشق او را خدا "لولاک" گفت منتهی در عشق چون او بود فرد پس مر او را ز

انبیا تخصیص کرد گر نبود بهر عشق پاک را کی وجودی دادمی افلاک را (74)

9- عشق مجازی پیروان عرفان عاشقانه و عشق حقیقی، از آنجا که جهان هستی و از جمله انسان را مظهر، آیات و

نشان حضرت حق می‌دانند، عشق به مظاهر و مجالی خداوند سبحان را "عشق مجازی" و در طول عشق به ذات

پروردگار - که عشق حقیقی است - می‌دانند :

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست (75)

عشق مجازي همچون طريق، نردبان، پل و مسير ورودی به عالم عشق حقيقي است. در واقع از آنجا که تمام عوالم هستي و موجودات آن، هستي مطلق و مطلق هستي يعني، حضرت حق، را نشان مي‌دهند، امور مجازي به شمار مي‌روند، به همين جهت عشق به آيات الهي، عشق مجازي قلمداد مي‌شود. اما بايد توجه داشت که فرق است بين معشوقي که همه عالم از اوست و معشوقي که همه عالم، اوست. در اين گونه عشق ما به معشوق از آن جهت عشق مي‌ورزيم که او نمود و آيت و نشان معشوق حقيقي، اصلي و اصلي است. عشق مجازي بر اين اساس، ريشه در عشق حقيقي دارد؛ يعني به دليل آنکه عشق ما متمرکز بر معشوق راستين است، به هر آنچه که از اوست و بوي او را مي‌دهد و آيت اوست نيز عشق مي‌ورزيم. ولي در عين حال بايد توجه کنيم که عشق مجازي، عشق به "نمود" است، نه عشق به "بود"؛ از اين رو، توقف و ماندگاري در عشق مجازي هر چند بهتر از فقدان عشق است، ولي نتايج عشق حقيقي و راستين را ندارد :

عاشقي گر زين سر و گر زآن سر است عاقبت ما را بدان سر رهبرست گفت معشوقم : تو بودستي نه آن ليک کار از کار خيزد در جهان عاشق آن وهم اگر صادق بود آن مجازش تا حقيقت مي‌رود (76)

در روايت آمده است نوجواني، که هنوز به سن بلوغ نرسيده بود، به پيامبر (ص) سلام کرد و از خوشحالي ديدن ايشان، چهره‌اش گشاده گشت و لبخند زد. حضرت به او فرمود : اي جوان! مرا دوست داري؟ گفت : اي رسول خدا! به خدا قسم آري. فرمود : همچون چشمانت؟ گفت : بيشتر؛ فرمود : همچون پدرت؟ گفت : بيشتر. فرمود : همچون مادرت؟ گفت : بيشتر. فرمود : همچون خودت؟ گفت : اي رسول خدا! به خدا قسم بيشتر. فرمود : همچون پروردگارت؟ گفت : خدا را، خدا را؛ اي رسول خدا! که اين مقام نه براي تو است و نه ديگري. در حقيقت تو را براي دوستي خدا دوست مي‌دارم.

در اين هنگام رسول خدا (ص) به همراهان خويش روي کرد و فرمود : "اين گونه باشيد؛ خدا را به سبب احسان و نيکي‌اش به شما دوست بداريد و مرا براي دوستي خدا دوست بداريد." (77)

در حسن رخ خوبان، پيدا همه او ديدم در چشم نکورويان، زيبا همه او ديدم در دیده هر عاشق، او بود همه لايق ورنه ز نظر وامق، عذرا همه او ديدم ديدم همه پيش و پس جز دوست ندیدم کس او بود همه او بس، تنها همه او ديدم (78)

گاه از عشق مجازي به "عشق اصغر" ياد مي‌کنند که همان عشق به انسان است؛ زيرا مجموعه‌اي از لطايف عالم و آيينه‌اي از صفات حق و راهنماي قلوب و معرفت باري تعالي مي‌باشد.

گاه از آن به "عشق اوسط" نيز نام مي‌برند که همان اشتياق و محبت نسبت به همه اجزاي عالم است؛ از آن رو که مظاهر صفات الهي مي‌باشد، يا عشق به عالماني است که ناظر به حقايق موجوداتند و در آفرينش آسمانها و زمين به تفکر مي‌پردازند. (79)

و گاه بر آن "عشق نفساني يا عفيف" نيز اطلاق مي‌کنند که همان عشق و محبت به صفات روحي و ملکات اخلاقي انسانهاست. (80)

10- عشق کاذب عشق کاذب که اطلاق عشق بر آن، دروغ و خيانت به محتوا، گستره و عمق اين واژه پاک است - عشقي است که منشأش امر جنسي و شهواني است. در اين عشق، عاشق توجه‌اش معطوف به صورت ظاهري

معشوق و رنگ و روی اوست. این نوع عشق - که به جفا، نام عشق بر او نهاده‌اند - موجب تسلط نفس اماره و تقویت آن و حکومت شهوت بر قوه عاقله و در نتیجه خاموش شدن نور عقل می‌شود. (81)

عشقهایی که پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود عاشقان از درد زان نالیده‌اند که نظر تا جایگاه مالیده‌اند (82)

حقیقت عشق مجازی جز طغیان شهوت نیست، عشقی که از مبادی جنسی و حیوانی سرچشمه می‌گیرد، به همان جا هم خاتمه می‌یابد و افزایش و کاهش آن بیشتر به فعالیت‌های فیزیولوژیکی دستگاه تناسلی بستگی دارد که قهراً در سنین جوانی بیشتر بروز می‌کند و با پا گذاشتن به سن، از یک طرف، و اشباع آن از سوی دیگر، کاهش می‌یابد و منتفی می‌شود. این گونه عشق‌ها به سرعت می‌آید و به سرعت می‌رود و قابل اعتماد و توصیه نبوده بلکه خطرناک و فضیلت‌کش است. انسان آن گاه که تحت تأثیر شهوات و امور حیوانی خویش است خود را می‌پرستد و شخص مورد علاقه را برای خود می‌خواهد و در این اندیشه است که چگونه از وصال او بهره‌مند شود و حداکثر تمتع را از او ببرد، بدیهی است که چنین عشقی نمی‌تواند مکمل و مربی روح انسان باشد و آن را تهذیب نماید و در هندسه مبانی عشق از منظر دین جایگاهی ندارد. (83)

این نوع عشق، منشأ خشونت، وحشی‌گری و جنایت است. عشق مجازی، عشقی زیون‌کننده و ناپایدار است و همان عشقی است که وصالش مدفنش به شمار می‌آید. حکیم عشق، صدراي شیرازی در این باب سخن نغزی دارد :

"کسانی که شیئی از اشیاء دنیوی را دوست دارند و فقط به ظاهر آن دل خوش کرده‌اند، وقتی به وصال محبوب رسیدند، پس از مدت اندکی همان محبوب، برای آنها وبال شده، موجب زحمتشان می‌گردد؛ از این‌رو، حلاوتی را که در حالت حبّ داشتند از دست می‌دهند." (84)

عشق، آینه بلند نور است شهوت ز حساب عشق برون است (85)

بر همین اساس است که امام صادق (ع) می‌فرماید :

"من وضع حبّه فی غیر موضعه فقد تعرض للقطیعة (86)؛ هر کس محبتش را در غیر جای خویش قرار دهد [به جای رابطه و پیوند] خود را در معرض جدایی قرار داده است."

11- چند تذکر 1-11- عشق چون آینه است که در آن، حالات و درجات استعداد هر عاشقی نمودار می‌گردد. دوام عشق به دوام و پایداری معشوق وابسته است؛ از این‌رو، عشق بر آب و رنگ و حس صوری چون ثبات ندارد، پایدار نمی‌ماند. این عشق‌ها نوعی هوسرانی و بازی خیال است که فرجامی جز ننگ و رسوایی ندارد.

جمال صورت، سایه و تنزل جمال کلی و معنوی است؛ مانند تابش خورشید که چون بر دیوار می‌افتد، دیوار را فروغی ناپایدار حاصل می‌گردد. اما با برگرفتن پرتو جمال معنی از صورت و برچیده شدن نور خورشید از دیوار، کالبدی زشت و تاریک بر جای می‌ماند که هیچ کس به آن دل نمی‌بندد. بدون فروغ معنی و جمال واقعی، میان پیکر آدمی و کلوخ هیچ تفاوتی نیست. هر زیبارخی که لطف و نور الهی را از وی بازگیرند، به زشت‌رویی نفرت‌انگیز تبدیل می‌گردد که همچون کلوخ شایسته دلبستگی نمی‌باشد.

از این‌رو، نباید فریفته و پایبند صورت بود، بلکه باید بر اصل، معنی و جمال کلی عشق ورزید. چنین عاشقی از فوت

هیچ مطلوب و مقصودی اندوهگین و غمناک نخواهد گشت و چون نظر بر اصل دارد، از شکستن طلسم صورت یا فقدان آن، نگران نمی‌شود؛ زیرا معنی و جمال مطلق و کلی از دست نمی‌رود. اگر زیبایی ظاهری، ذاتی آدمی بود، نباید از میان می‌رفت. زیرا "الذاتی لایختلف و لا یتخلف؛ ذاتی اختلاف و تخلفی نمی‌پذیرد". بنابراین، با زوال زیبایی ظاهری، باید متوجه شویم که رخ زیبای آدمی، عَرَضی اوست.

عشق بر مرده نباشد پایدار عشق را بر حی جان افزای دار (87)

معشوق، صورت نیست، بلکه وصف معنی و حقیقت است؛ از این‌رو عاشقی نیز وصف معنی است. مُدَرِّک این عشق، دل است و از آنجا که باید میان "مُدَرِّک" و "مُدَرِّک" یعنی درک‌کننده و درک‌شونده، مناسبتی باشد، چنان که ما دیدنی‌ها را به چشم و شنیدنی‌ها را با گوش درمی‌یابیم و نمی‌توانیم با چشم بشنویم و با گوش ببینیم، مُدَرِّک دل، حقیقت است نه مجاز، اصل است، نه فرع، معنی است نه صورت، فروغ است نه سایه. چنین مُدَرِّکی است که دل را با عشق نیرو می‌بخشد و در نهایت وصال، همچنان تشنه‌کام و طالب مزید است و چون حسن، کمال و معنی معشوق، یعنی خداوند متعال، نهایتی ندارد، سوز و گداز دل عاشقان راه حقیقت نیز پایان نمی‌پذیرد و هیچ گاه عاشقان از نثار عشق سیر و بی‌نیاز نمی‌گردند :

عشق بینایان بود بر کان زر هر زمانی لاجرم شد بیشتر عشق ربانی است خورشید کمال امر نور اوست خلقان چون ظلال (88)

11-2- با توجه به مطالب پیش‌گفته، می‌توان عشق حقیقی را از عشق مجازی و خصوصاً عشق دروغین باز

شناخت؛ ولی در عین حال توجه به امور ذیل ما را در این شناسایی مددکار است :

11-2-1- عاشق باید با بررسی مبدأ عشق خویش آن را شناسایی کند که آیا مبدأ عشق او حس است یا خیال عقل است یا دل، شهوت است یا امور نفسانی؟!

11-2-2- آیا عشق برایش آرام‌بخش، نشاط‌آور، طرب‌انگیز و تحرک‌آفرین است یا موجب اضطراب، خمودی، بی‌حرکتی، سستی و در خودفرورفتگی؟

11-2-3- آیا نشانه‌های عشق حقیقی در او وجود دارد یا خیر؟

11-2-4- آیا با وصال معشوق، عشق اولیه‌اش شکوفا، پایا و پویاتر می‌گردد، یا پژمرده، ایستا و خموش؟

11-3- در عشق حقیقی، معشوق باید واحد و یگانه باشد و این یکی از ارکان رکن این نوع عشق تلقی می‌شود؛ از این‌رو، اگر معشوق متعدد گشت، باید بدانیم که عشق ما حقیقی نیست.

حکایت ذیل به خوبی این مسأله را برای ما بازگو می‌کند :

معشوقی، عاشق خویش را نزد خود نشانید. عاشق، نامه‌ای را بیرون آورد و شروع به خواندن کرد. آن نامه گفتار عاشق به معشوق خویش بود و با عبارات و الفاظ گوناگون، از فراق و هجران معشوق، سخن به میان آورده بود ... معشوق گفت : این نامه را برای چه کسی نوشته‌ای؟

عاشق گفت : برای تو.

معشوق گفت : اکنون که به وصال رسیده‌ای و من در نزد تو نشسته‌ام، در این صورت خواندن نامه جز تلف کردن وقت نیست.

گفت : معشوق گر این، بهر من است گاه وصال، این عمر ضایع کردن است
عاشق گفت : آری تو در اینجا حاضری، ولی من آن حالت عشق را که در نامه ترسیم کرده‌ام، در اینجا از تو در
نمی‌یابم.

معشوق گفت : پس من معشوق تو نیستم، بلکه معشوق تو دو چیز است : یکی وجود من و دیگری حالت
دورویی است که تو را بر من عاشق کرده است! پس من جزئی از مقصودم، نه همه مقصود :

هست معشوق آن که او یکتو بود مبتدا و منتهای او بود چون بیابیش و نباشی منتظر هم هویدا او بود هم نیز
سرّ رو چنین عشقی گزین گر زنده‌ای و نه وقت مختلف را بنده‌ای هر که چیزی جست، بی‌شک یافت او چون به
جدّ اندر طلب، بشتافت او (89)

- پی نوشت ها : 1 - ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1408ق، ج9، ص224.
2 - غزالی، محمد، احیاء علوم الدین، اشراف، شیخ عبدالعزیز سیروان، بیروت، دار القلم، چاپ سوم، بی‌تا، ج4،
ص275.
3 - ابن عربی، الفتوحات المکیة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، ج2، ص121.
4 - نگاه : احمدی، بابک، چهار گزارش از تذکرة الاولیاء عطار، تهران، نشر مرکز تهران، چاپ اول، 1376ش، ص46.
5 - صدرالدین شیرازی، محمد، اسفار الاربعة، قم، منشورات مصطفوی، ج7، ص152.
6 - در این باب نگا : ابن سینا، رساله عشق، به تصحیح سیدمحمد مشکوة، کلاله خاور، بی‌جا، بی‌تا، صص9 -
24.
7 - سخاوی، مقاصد الحسنة، چاپ هند، ص153.
8 - دیلمی، ابوالحسن، عطف الالف المألوف علی اللام المعطوف، تحقیق و مقدمه، ج.ک.قادی، قاهره، مطبعة
المعهد العلمي الفرنسي للآثار الشرقية، 1962م، ص28.
9 - مثنوی معنوی، تصحیح : رینولدالین نیکلسون، دفتر 6، ابیات 970 - 971.
10 - طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، بیروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، چاپ مکرر، ج1، ص411.
11 - همدانی، عین‌القضاة، تمهیدات، به تصحیح عقیف عسیران، تهران، انتشارات منوچهری، بی‌تا، ص217.
12 - در این خصوص ر.ک : احیاء علوم الدین، همان، ج4، صص302 - 303، رساله عشق، همان، صص4 - 6، امام
خمینی، روح‌الله، چهل حدیث، تهران مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، 1368ش، صص390 - 391.
13 - چهل حدیث، همان، صص155 - 163.
14 - احیاء علوم الدین، همان، ج4، ص276.
15 - مثنوی معنوی، 1، 10.
16 - همان، 1، 407 - 408.
17 - در این باب نگا : الاسفار الاربعة، همان، ج7، فصل پانزدهم.
18 - مثنوی، 5، 2735 - 2736.
19 - صدرالدین شیرازی، محمد، عرفان و عارف‌نمایان، ترجمه محسن بیدارفر، تهران، الزهراء چاپ سوم، 1371ش،
ص120.

- 20 - مثنوي، 1، 1898 - 1900.
- 21 - حشر، 24، انعام، 14 و 102.
- 22 - نحل، 60.
- 23 - نگا : بقره، 115، طه، 111، لقمان، 30، الرحمن، 27، اخلاص، 2 - 1، نحل، 51، حشر، 23، حديد، 3، بقره، 284 و ...
- 24 - فاطر، 15.
- 25 - انفال، 63، آل عمران، 103.
- 26 - طه، 39.
- 27 - مثنوي، 2، 3107.
- 28 - بقره، 30، انعام، 165.
- 29 - سجده، 7 - 9.
- 30 - اعراف، 172 - 173 و روم، 30.
- 31 - احزاب، 72، دهر، 2 - 3.
- 32 - انشقاق، 6، رعد، 28.
- 33 - نگا : چهل حديث، همان، صص 154 - 155 و مصباح يزدي، محمدتقي، معارف قرآن، قم، مؤسسه در راه حق، چاپ اول، 1367، ش : ج 1 - 3، صص 26.
- 34 - در اين باب ر.ك : شيرواني، علي، سرشت انسان، قم، معاونت امور اساتيد و دروس معارف اسلامي، چاپ اول، زمستان، 1367، ش، صص 69 - 86.
- 35 - انشقاق، 6 - 12، رعد، 2، سجده، 10 و نگاه : طباطبائي، سيدمحمدحسين، انسان از آغاز تا انجام، تعليقه و ترجمه صادق لاريجاني، تهران، الزهراء، چاپ دوم، تابستان 1371، ش، صص 11 - 18، مطهري، مرتضي، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ج 2، صص 268 - 272، شجاعی، محمد، انسان و خلافت الهي، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگي رسا، چاپ اول، 1362، ش، صص 40 - 81 و همو. مقالات. تهران، سروش، چاپ نجم، 1380، ش. جاول، صص 31 - 98.
- 36 - مثنوي، 5، 3574 - 3575.
- 37 - جاثيه، 3، يوسف، 105.
- 38 - نحل، 11 - 12، يونس، 6، رعد، 4، روم، 20 - 24، لقمان، 31، طه، 54، شوري، 33 و ... و نیز نگا : شجاعی، محمد، خواب و نشانهاي آن. مقدمه و تدوين محمدرضاي كاشفي، تهران، مؤسسه فرهنگي دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، 1379، ش، صص 14 - 24.
- 39 - ابراهيم، 32 - 33 و ...
- 40 - مثنوي، 2، 191.
- 41 - ر.ك. احياء علوم الدين، همان، ج 4، صص 279 - 283، الميزان، همان، ج 1، ص 411، اسفار الاربعة، همان، ج 7، ص 183.
- 42 - حكيم والا مرحوم آيت الله الهي قمشه اي.
- 43 - اسفار الاربعة، همان، ج 7، ص 184 و انصاري، خواجه عبدالله، شرح منازل السائرين، بر اساس شرح

- عبدالرزاق کاشانی، نگارش، علی شیروانی، تهران، الزهراء، چاپ دوم، تابستان 1379ش، صص 222 - 223.
- 44 - بقره، 165، توبه، 24، هود، 113، عنکبوت، 4، زمر، 3، شوری، 6 - 9.
- 45 - محمدی ری شهری، محمد، المحبة في الكتاب و السنة، بیروت، دار الحديث، چاپ اول، 1421ق، صص 199 - 200، حدیث 891 - 893 و نیز نگا : الاعرجی، زهیر، الاخلاق القرآنیة، بیروت، دارالزهراء، چاپ اول، 1987م، ج 2، صص 11 - 15.
- 46 - نگا : مقالات، همو، چاپ چهارم، 1379ش، ج 2، صص 166 - 176.
- 47 - حافظ.
- 48 - مائده، 54، و آل عمران، 31.
- 49 - محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1403ق، ج 2، صص 228، حدیث 3163.
- 50 - مثنوی، 5، 586 - 590.
- 51 - نهج البلاغة، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه 69، صص 354.
- 52 - میزان الحکمة، همان، ج 8، صص 526، حدیث 18030 و نیز نگا : طباطبایی، سیدمحمدحسین، ولایت نامه، ترجمه همایون همتی، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، 1366ش، صص 60 - 61، ملکی تبریزی، میرزاجواد، رساله لقاء الله، به ضمیمه مقاله لقاء الله از حضرت امام خمینی (ره)، با مقدمه و ترجمه سیداحمد فهری، تهران، نهضت زنان مسلمان، 1360ش، صص 6 - 7 و مقاله ضمیمه.
- 53 - مثنوی، 3، 4098 - 4100.
- 54 - نهج البلاغة، همان، ج 193.
- 55 - مثنوی، 4، 1402.
- 56 - میزان الحکمة، همان، ج 2، صص 226، حدیث 3156.
- 57 - میزان، همان، ج 9، صص 375 و احیاء علوم الدین، ج 4، صص 313 - 317، کاشفی بیهقی سبزواری، کمال الدین حسینی، الرسالة العلیة، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، 1362ش، صص 165 - 170.
- 58 - مکی، ابوطالب، قوت القلوب فی معاملة المحبوب، مصر، بیتا، 1381ق، جزء اول، صص 8 و 105.
- 59 - مائده، 54.
- 60 - مثنوی، 2، 2572 - 2574.
- 61 - میزان الحکمة، همان، ج 2، صص 225، حدیث 3152.
- 62 - اصول کافی، ج 3، صص 189، برای مطالعه بیشتر در باب این نشانه ها نگا : کاشفی، محمدرضا، آیین مهرورزی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، 1378ش، صص 85 - 98، عطف الالف، همان، صص 94 - 100، احیاء علوم الدین، همان، ج 4، صص 304 - 312، غزالی، محمد، کیمیای سعادت، به تصحیح حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1361ش، ج 2، صص 600 - 603 و ...
- 63 - میزان الحکمة، همان، ج 2، صص 224، حدیث 3147.
- 64 - همان.
- 65 - همان، صص 223.
- 66 - همان، صص 222.

- 67 - همان، ص. 223
- 68 - همان.
- 69 - همان، ص. 224
- 70 - همان.
- 71 - همان، ص. 223
- 72 - همان، ص. 224 و برای اطلاع بیشتر نگا : عطف الالف، همان، صص 89 - 94.
- 73 - نگا : کاشفی، محمدرضا، انسان کامل، در دست انتشار.
- 74 - مثنوي، 5، 2737 - 2739
- 75 - سعدي.
- 76 - مثنوي، 7611 و 111 و 3، 1345
- 77 - ديلمی، ابوالحسن، ارشاد القلوب، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، چاپ چهارم، 1398ق، ص 161، حديث 898.
- 78 - عراقي.
- 79 - الاسفار الاربعة، همان، ج 7، ص 184 و دامادي، سيدمحمد، شرح عشق و عاشقي هم عشق گفت. تهران، نشر دانا، چاپ اول، 1379ش، صص 97 - 98.
- 80 - طوسي، نصيرالدين، شرح الاشارات و التنبیها، تهران، انتشارات كتاب، 1362ش، ج 3، نهم، فصل هفتم و هشتم.
- 81 - همان.
- 82 - مثنوي، 1، 205 و 41، 229.
- 83 - مطهري، مرتضي، اخلاق جنسي در اسلام و جهان غرب، تهران، صدرا، بيتا، صص 83 - 94.
- 84 - الاسفار الاربعة، همان، ج 7، ص. 186
- 85 - سعدي.
- 86 - مجلسي، محمداقبر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، چاپ مكرر، ج 74، ص. 183
- 87 - مثنوي، 5، 3272.
- 88 - همان، 982 - 983.
- 89 - ر.ك : محمدي اشتهاردي، محمد، داستانهاي مثنوي، تهران، پيام آزادي، چاپ دوم، ج 2، صص 90 - 91.

***** برگرفته از پيام زن : تير 1381، شماره 124